

پیدایش

کتاب «پیدایش»، همانگونه که از اسمش پیداست، از پیدایش عالم هستی سخن می‌گوید. در این کتاب می‌خوانیم که چگونه خدا دنیا را می‌آفریند، چگونه انسان را خلق می‌کند و او را در محیطی کامل و زیبا قرار می‌دهد، چگونه گناه وارد جهان می‌شود و سرانجام چگونه خدا برای نجات انسان گناهکار چاره‌ای می‌اندیشد. مطالبی که در این کتاب آمده عبارت است از آغاز تاریخ بشر، آغاز هنر و صنایع دستی، چگونگی پیدایش زبانها و قومهای گوناگون. از فصل دوازده به بعد، مسیر کتاب متوجه قوم اسرائیل می‌شود. از اینجا به بعد داستان زندگی ابراهیم، اسحاق، یعقوب و پسرانش در کتاب ثبت شده که در خاتمه با شرح زندگی یوسف در مصر پایان می‌پذیرد.

موضوع اصلی کتاب «پیدایش» که در سراسر این کتاب محسوس است، این است که هرچند گناه انسان آنچه را که خدا خوب و زیبا آفریده بود خراب کرد، اما خدا از فعالیت خود دست نکشیده است بلکه بدنبال بشر گمگشته است تا او را نجات دهد و رستگار سازد؛ خدا بر عالم هستی مسلط است و تاریخ بشر را در مسیر منافع و نجات عزیزان خود به پیش می‌برد.

داستان آفرینش

15:14 سپس خدا فرمود: «در آسمان اجسام درخشانی

باشند تا زمین را روشن کنند و روز را از شب جدا نمایند و روزها، فصلها و سالها را پدید آورند.» و چنین شد. 16 پس خدا دو روشنایی بزرگ ساخت تا بر زمین بتابند: روشنایی بزرگتر برای حکومت بر روز و روشنایی کوچکتر برای حکومت بر شب. او همچنین ستارگان را ساخت. 17 خدا آنها را در آسمان قرار داد تا زمین را روشن سازند، 18 بر روز و شب حکومت کنند، و روشنایی و تاریکی را از هم جدا نمایند. و خدا خشنود شد. 19 شب گذشت و صبح شد. این، روز چهارم بود.

20 سپس خدا فرمود: «آبها از موجودات زنده پر شوند و پرندگان بر فراز آسمان به پرواز درآیند.» 21 پس خدا حیوانات بزرگ دریایی و انواع جانوران آیزی و انواع پرندگان را آفرید. خدا از این نیز خشنود شد و آنها را برکت داده، فرمود: «موجودات دریایی بارور و زیاد شوند و آبها را پر سازند و پرندگان نیز روی زمین زیاد شوند.» 23 شب گذشت و صبح شد. این، روز پنجم بود.

24 سپس خدا فرمود: «زمین، انواع جانوران و حیوانات اهلی و وحشی و خزندگان را به وجود آورد.» و چنین شد. 25 خدا انواع حیوانات اهلی و

در آغاز، هنگامی که خدا آسمانها و زمین را آفرید، 2 زمین، خالی و بی شکل بود، و روح خدا روی توده‌های تاریک بخار حرکت می‌کرد. 3 خدا فرمود: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد. 4 خدا روشنایی را پسندید و آن را از تاریکی جدا ساخت. 5 و روشنایی را «روز» و تاریکی را «شب» نامید. شب گذشت و صبح شد. این، روز اول بود.

6 سپس خدا فرمود: «توده‌های بخار از هم جدا شوند تا آسمان در بالا و اقیانوسها در پایین تشکیل گردند.» 7 خدا توده‌های بخار را از آبهای پایین جدا کرد و آسمان را به وجود آورد. شب گذشت و صبح شد. این، روز دوم بود.

8 پس از آن خدا فرمود: «آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شوند تا خشکی پدید آید.» و چنین شد. خدا خشکی را «زمین» و اجتماع آبها را «دریا» نامید و خدا این را پسندید. 11 سپس خدا فرمود: «انواع نباتات و گیاهان دانه‌دار و درختان میوه دار در زمین برویند و هر یک، نوع خود را تولید کنند.» همینطور شد و خدا خشنود گردید. 13 شب گذشت و صبح شد. این، روز سوم بود.

«درخت حیات» و همچنین «درخت شناخت نیک و بد» را قرار داد.¹⁰ از سرزمین عدن رودخانه‌ای بسوی باغ جاری شد تا آن را آبیاری کند سپس این رودخانه به چهار رود کوچکتر تقسیم گردید.¹¹ رود اول «فیثون» است که از سرزمین حویله می‌گذرد. در آنجا طلالی خالص، مروارید و سنگ جزع یافت می‌شود.¹³ رود دوم «جیحون» است که از سرزمین کوش عبور می‌کند.¹⁴ سومین رود، «دجله» است که بسوی شرق آشور جاری است و رود چهارم «فرات» است.

¹⁵ خداوند، آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آن کار کند و از آن نگهداری نماید،¹⁶ و به او گفت: «از همه میوه‌های درختان باغ بخور، بجز میوه درخت شناخت نیک و بد، زیرا اگر از میوه آن بخوری، مطمئن باش خواهی مرد.»

¹⁸ خداوند فرمود: «شایسته نیست آدم تنها بماند. باید برای او یار مناسبی به وجود آورم.»¹⁹ آنگاه خداوند همه حیوانات و پرندگانی را که از خاک سرشته بود، نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامهایی بر آنها خواهد گذاشت. بدین ترتیب تمام حیوانات و پرندگان نامگذاری شدند.²⁰ پس آدم تمام حیوانات و پرندگان را نامگذاری کرد، اما برای او یار مناسبی یافت نشد.

²¹ آنگاه خداوند آدم را به خواب عمیقی فرو برد و یکی از دنده‌هایش را برداشت و جای آن را با گوشت پُر کرد،²² و از آن دنده، زنی سرشت و او را پیش آدم آورد.²³ آدم گفت:

«این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم.

نام او "تسا" باشد،

چون از انسان گرفته شد.»

²⁴ به این سبب است که مرد از پدر و مادر خود جدا می‌شود و به همسر خود می‌پیوندد، و از آن پس، آن دو یکی می‌شوند.

وحشی و تمام خزندگان را به وجود آورد، و از کار خود خشنود گردید.

²⁶ سرانجام خدا فرمود: «انسان را شبیه خود بسازیم، تا بر حیوانات زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کند.»²⁷ پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. او انسان را زن و مرد خلق کرد²⁸ و ایشان را برکت داده، فرمود: «بارور و زیاد شوید، زمین را پُر سازید، بر آن تسلط یابید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیوانات فرمانروایی کنید.»²⁹ تمام گیاهان دانه‌دار و میوه‌های درختان را برای خوراک به شما دادم،³⁰ و همه علفهای سبز را به حیوانات و پرندگان و خزندگان بخشیدم.»

³¹ آنگاه خدا به آنچه آفریده بود نظر کرد و کار آفرینش را از هر لحاظ عالی دید. شب گذشت و صبح شد. این، روز ششم بود.

2 به این ترتیب آسمانها و زمین و هر چه در آنها بود، تکمیل گردید. ² با فرارسیدن روز هفتم، خدا کار آفرینش را تمام کرده، دست از کار کشید. ³ خدا روز هفتم را برکت داده، آن را مقدس اعلام فرمود، زیرا روزی بود که خدا پس از پایان کار آفرینش، آرام گرفت. ⁴ به این ترتیب آسمانها و زمین آفریده شد.

آدم و حوا

هنگامی که خداوند آسمانها و زمین را ساخت،⁵ هیچ بوته و گیاهی بر زمین نرویده بود، زیرا خداوند هنوز باران نبارانیده بود، و همچنین آبی نبود که روی زمین کشت و زرع نماید؛⁶ اما آب از زمین بیرون می‌آمد و تمام خشکیها را سیراب می‌کرد.

⁷ آنگاه خداوند از خاک زمین، آدم را سرشت. سپس در بینی آدم روح حیات دمیده، به او جان بخشید و آدم، موجود زنده ای شد.

⁸ پس از آن، خداوند در سرزمین عدن، واقع در شرق، باغی به وجود آورد و آدمی را که آفریده بود در آن باغ گذاشت.⁹ خداوند انواع درختان زیبا در آن باغ رویانید تا میوه‌های خوش طعم دهند. او در وسط باغ،

* «تسا» یعنی زن.

¹³ آنگاه خداوند از زن پرسید: «این چه کاری بود که کردی؟»

زن گفت: «مار مرا فریب داد.»

¹⁴ پس خداوند به مار فرمود: «بسیب انجام این کار، از تمام حیوانات وحشی و اهلی زمین ملعونتر خواهی بود. تا زنده‌ای روی شکمت خواهی خزید و خاک خواهی خورد.¹⁵ بین تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن، خصومت می‌گذارم. نسل زن سر تو را خواهد کوبید و تو پائینه‌ی وی را خواهی زد.»

¹⁶ آنگاه خداوند به زن فرمود: «درد زایمان تو را زیاد می‌کنم و تو با درد فرزندان خواهی زایید. مشتاق شوهرت خواهی بود و او بر تو تسلط خواهد داشت.»

¹⁷ سپس خداوند به آدم فرمود: «چون گفته‌ی زنت را پذیرفتی و از میوه‌ی آن درختی خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری، زمین زیر لعنت قرار خواهد گرفت و تو تمام ایام عمرت با رنج و زحمت از آن کسب معاش خواهی کرد.¹⁸ از زمین خار و خاشاک برایت خواهد رویید و گیاهان صحرا را خواهی خورد.¹⁹ تا آخر عمر به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد و سرانجام به همان خاکی باز خواهی گشت که از آن گرفته شدی؛ زیرا تو از خاک سرشته شدی و به خاک هم بر خواهی گشت.»

²⁰ آدم، زن خود را حوا²⁰ (یعنی «زندگی») نامید، چون او می‌بایست مادر همه‌ی زندگان شود.

²¹ خداوند لباسهایی از پوست حیوان تهیه کرد و آدم و همسرش را پوشانید.²² سپس خداوند فرمود: «حال که آدم مانند ما شده است و خوب و بد را می‌شناسد، نباید گذاشت از میوه‌ی "درخت حیات" نیز بخورد و تا ابد زنده بماند.»²³ پس خداوند او را از باغ عدن بیرون راند تا برود و در زمینی که از خاک آن سرشته شده بود، کار کند.²⁴ بدین ترتیب او آدم را بیرون کرد و در سمت شرقی باغ عدن فرشتگانی قرار داد تا با شمشیر آتشی که به هر طرف می‌چرخید، راه «درخت حیات» را محافظت کنند.

قانون و هابیل

²⁵ آدم و همسرش، هر چند برهنه بودند، ولی احساس خجالت نمی‌کردند.

سقوط انسان

3 مار از همه‌ی حیواناتی که خداوند به وجود آورد، زیرکتر بود. روزی مار نزد زن آمده، به او گفت: «آیا حقیقت دارد که خدا شما را از خوردن میوه‌ی تمام درختان باغ منع کرده است؟»³² زن در جواب گفت: «ما اجازه داریم از میوه‌ی همه‌ی درختان بخوریم، بجز میوه‌ی درختی که در وسط باغ است. خدا امر فرموده است که از میوه‌ی آن درخت نخوریم و حتی آن را لمس نکنیم و گرنه می‌میریم.»

⁴ مار گفت: « مطمئن باش نخواهید مرد! بلکه خدا خوب می‌داند زمانی که از میوه‌ی آن درخت بخورید، چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا می‌شوید و می‌توانید خوب را از بد تشخیص دهید.»

⁶ آن درخت در نظر زن، زیبا آمد و با خود اندیشید: «میوه‌ی این درخت دلپذیر، می‌تواند، خوش طعم باشد و به من دانایی ببخشد.» پس از میوه‌ی درخت چید و خورد و به شوهرش هم داد و او نیز خورد.⁷ آنگاه چشمان هر دو باز شد و از برهنگی خود آگاه شدند؛ پس با برگهای درخت انجیر پوششی برای خود درست کردند.

⁸ عصر همان روز، آدم و زنش، صدای خداوند را که در باغ راه می‌رفت شنیدند و خود را لابلای درختان پنهان کردند.⁹ خداوند آدم را ندا داد: «ای آدم، چرا خود را پنهان می‌کنی؟»*

¹⁰ آدم جواب داد: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا برهنه بودم؛ پس خود را پنهان کردم.»

¹¹ خداوند فرمود: «چه کسی به تو گفت که برهنه‌ای؟ آیا از میوه‌ی آن درختی خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری؟»

¹² آدم جواب داد: «این زن که یار من ساختی، از آن میوه به من داد و من هم خوردم.»

* یا «ای آدم، کجا هستی؟».

¹⁵ خداوند جواب داد: «چنین نخواهد شد؛ زیرا هر که تو را بکشد، مجازاتش هفت برابر شدیدتر از مجازات تو خواهد بود.» سپس خداوند نشانی بر قائن گذاشت تا اگر کسی با او برخورد کند، او را نکشد.¹⁶ آنگاه قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود (یعنی «سرگردانی») در سمت شرقی عدن ساکن شد.

¹⁷ چندی بعد همسر قائن حامله شده، پسری دنیا آورد و او را خنوخ نامیدند. در آن موقع قائن سرگرم ساختن شهری بود، پس نام پسرش خنوخ را بر آن شهر گذاشت.

¹⁸ خنوخ پدر عیراد، عیراد پدر محویائیل، محویائیل پدر متوشائیل و متوشائیل پدر لَمک بود.¹⁹ لَمک دو زن به نامهای عاده و ظله گرفت.²⁰ عاده پسری زبید و اسم او را یابل گذاشتند. او کسی بود که خیمه‌نشینی و گلهداری را رواج داد.²¹ برادرش یوبال اولین موسیقی‌دان و مخترع چنگ و نی بود.²² ظله، زن دیگر لَمک هم پسری زبید که او را تویل قائن نامیدند. او کسی بود که کار ساختن آلات آهنی و مسی را شروع کرد. خواهر تویل قائن، نَعْمه نام داشت.

²³ روزی لَمک به همسران خود، عاده و ظله، گفت: «ای زنان به من گوش کنید. جوانی را که مرا مجروح کرده بود، کُشتم. اگر قرار است مجازات کسی که قائن را بکشد، هفت برابر مجازات قائن باشد، پس مجازات کسی هم که بخواهد مرا بکشد، هفتاد و هفت برابر خواهد بود.»

²⁵ پس از آن، آدم و حوّا صاحب پسر دیگری شدند. حوّا گفت: «خدا بجای هابیل که بدست برادرش قائن کشته شده بود، پسری دیگر به من عطا کرد.» پس نام او را شیت (یعنی «عطا شده») گذاشت.

²⁶ چون شیت بزرگ شد، برایش فرزندی به دنیا آمد که او را انوش نام نهادند. در زمان انوش بود که مردم شروع به عبادت خداوند نمودند.

از آدم تا نوح

(تواریخ 1: 4-1)

این است شرح پیدایش آدم و نسل او. هنگامی که خدا خواست انسان را بیافریند، او را

5

4 حوّا از آدم حامله شده، پسری زبید. آنگاه حوّا گفت: «به کمک خداوند مردی حاصل نمودم.» پس نام او را قائن (یعنی «حاصل شده») گذاشت.² حوّا بار دیگر حامله شده، پسری زبید و نام او را هابیل گذاشت.

هابیل به گلهداری پرداخت و قائن به کشاورزی مشغول شد.³ پس از مدتی، قائن هدیه‌ای از حاصل زمین خود را بحضور خداوند آورد.⁴ هابیل نیز چند رأس از نخست‌زادگان گله خود را ذبح کرد و بهترین قسمت گوشت آنها را به خداوند تقدیم نمود. خداوند هابیل و هدیه‌اش را پذیرفت،⁵ اما قائن و هدیه‌اش را قبول نکرد. پس قائن بر آشفته و از شدت خشم سرش را به زیر افکند.

⁶ خداوند از قائن پرسید: «چرا خشمگین شده‌ای و سرت را به زیر افکنده‌ای؟⁷ اگر درست عمل می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ اما چون چنین نکردی، گناه در کمین توست و می‌خواهد بر تو مسلط شود؛ ولی تو بر آن چیره شو!»

⁸ روزی قائن از برادرش هابیل خواست که با او به صحرا برود. هنگامی که آنها در صحرا بودند، ناگهان قائن به برادرش حمله کرد و او را کشت.

⁹ آنگاه خداوند از قائن پرسید: «برادرت هابیل کجاست؟» قائن جواب داد: «از کجا بدانم؟ مگر من نگهبان برادرم هستم؟»

¹⁰ خداوند فرمود: «این چه کاری بود که کردی؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد.¹¹ اکنون ملعون هستی و از زمینی که با خون برادرت آن را رنگین کرده‌ای، طرد خواهی شد.¹² از این پس، هر چه کار کنی، دیگر زمین محصول خود را آنچنان که باید، به تو نخواهد داد، و تو در جهان آواره و پریشان خواهی بود.»

¹³ قائن گفت: «مجازات من سنگینتر از آن است که بتوانم تحمل کنم.¹⁴ امروز مرا از این سرزمین و از حضور خدوت می‌رانند و مرا در جهان آواره و پریشان می‌گردانی، پس هر که مرا ببیند مرا خواهد کُشت.»

شبیهِ خود آفرید.² او انسان را مرد و زن خلق فرموده، آنها را برکت داد و از همان آغاز خلقت، ایشان را «آدم» نامید.

³54:5 آدم: وقتی آدم 130 ساله بود، پسرش * شیت به دنیا آمد. او شبیه پدرش آدم بود. بعد از تولد شیت، آدم 800 سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. آدم در سن 930 سالگی مرد.

⁶87:6 شیت: وقتی شیت 105 ساله بود، پسرش انوش به دنیا آمد. بعد از تولد انوش، شیت 807 سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. شیت در سن 912 سالگی مرد.

¹¹10:9 انوش: وقتی انوش نود ساله بود، پسرش قینان به دنیا آمد. بعد از تولد قینان، انوش 815 سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. انوش در سن 905 سالگی مرد.

¹⁴13:12 قینان: وقتی قینان هفتاد ساله بود، پسرش مهلائیل به دنیا آمد. بعد از تولد مهلائیل، قینان 840 سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. او در سن 910 سالگی مرد.

¹⁷16:15 مهلائیل: وقتی مهلائیل شصت و پنج ساله بود، پسرش یارد به دنیا آمد. پس از تولد یارد، مهلائیل 830 سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. او در سن 895 سالگی مرد.

²⁰19:18 یارد: وقتی یارد 162 ساله بود، پسرش خنوخ به دنیا آمد. بعد از تولد خنوخ، یارد 800 سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. یارد در سن 962 سالگی مرد.

²⁴21 خنوخ: وقتی خنوخ شصت و پنج ساله بود، پسرش متوشالچ به دنیا آمد. بعد از تولد متوشالچ، خنوخ 300 سال دیگر با خدا زیست. او صاحب پسران و دخترانی شد و 365 سال زندگی کرد. خنوخ با خدا می‌زیست و خدا او را بحضور خود به بالا برد و دیگر کسی او را ندید.

²⁷26:25 متوشالچ: وقتی متوشالچ 187 ساله بود،

* * منظور از «پسران خدا» ممکن است نسل خداپرست شیت باشد. زیرا لفظ پسران خدا به مردم خداپرست نیز اطلاق می‌شود. در این صورت می‌توان آیت مزبور را چنین تفسیر کرد که پسران نسل شیت با دختران نسل قاتن ازدواج کردند و فرزندان به وجود آوردند که به شرارت روی آوردند. ولی برخی از مفسرین معتقدند که منظور از پسران خدا، فرشتگانی می‌باشند که از فرمان خدا سرپیچی نمودند.

سن 905 سالگی مرد.

¹⁴13:12 قینان: وقتی قینان هفتاد ساله بود، پسرش مهلائیل به دنیا آمد. بعد از تولد مهلائیل، قینان 840 سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. او در سن 910 سالگی مرد.

¹⁷16:15 مهلائیل: وقتی مهلائیل شصت و پنج ساله بود، پسرش یارد به دنیا آمد. پس از تولد یارد، مهلائیل 830 سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. او در سن 895 سالگی مرد.

²⁰19:18 یارد: وقتی یارد 162 ساله بود، پسرش خنوخ به دنیا آمد. بعد از تولد خنوخ، یارد 800 سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. یارد در سن 962 سالگی مرد.

²⁴21 خنوخ: وقتی خنوخ شصت و پنج ساله بود، پسرش متوشالچ به دنیا آمد. بعد از تولد متوشالچ، خنوخ 300 سال دیگر با خدا زیست. او صاحب پسران و دخترانی شد و 365 سال زندگی کرد. خنوخ با خدا می‌زیست و خدا او را بحضور خود به بالا برد و دیگر کسی او را ندید.

²⁷26:25 متوشالچ: وقتی متوشالچ 187 ساله بود،

* * در این شجره نامه «پسر» می‌تواند به معنی «نوه» یا «ننیره» نیز باشد.

* * منظور از «پسران خدا» ممکن است نسل خداپرست شیت باشد. زیرا لفظ پسران خدا به مردم خداپرست نیز اطلاق می‌شود. در این صورت می‌توان آیت مزبور را چنین تفسیر کرد که پسران نسل شیت با دختران نسل قاتن ازدواج کردند و فرزندان به وجود آوردند که به شرارت روی آوردند. ولی برخی از مفسرین معتقدند که منظور از پسران خدا، فرشتگانی می‌باشند که از فرمان خدا سرپیچی نمودند.

* * در این شجره نامه «پسر» می‌تواند به معنی «نوه» یا «ننیره» نیز باشد.

* * منظور از «پسران خدا» ممکن است نسل خداپرست شیت باشد. زیرا لفظ پسران خدا به مردم خداپرست نیز اطلاق می‌شود. در این صورت می‌توان آیت مزبور را چنین تفسیر کرد که پسران نسل شیت با دختران نسل قاتن ازدواج کردند و فرزندان به وجود آوردند که به شرارت روی آوردند. ولی برخی از مفسرین معتقدند که منظور از پسران خدا، فرشتگانی می‌باشند که از فرمان خدا سرپیچی نمودند.

روی زمین باقی بماند. ⁴پس از یک هفته، به مدت چهل شبانه روز باران فرو خواهد ریخت و هر موجودی را که به وجود آورده‌ام، از روی زمین محو خواهد کرد.»

⁵پس نوح هر آنچه را که خداوند به او امر فرموده بود انجام داد. ⁶وقتی که آن طوفان عظیم بر زمین آمد، نوح ششصد ساله بود. ⁷او و همسرش به اتفاق پسران و عروسانش به درون کشتی رفتند تا از خطر طوفان در امان باشند. ⁸پرنندگان و خزندگان و حیوانات نیز، چه حلال گوشت و چه حرام گوشت، همراه او به کشتی رفتند. همانطوری که خدا فرموده بود، آنها جفت جفت، نر و ماده، داخل کشتی جای گرفتند.

¹⁰و ¹¹بعد از یک هفته، هنگامی که نوح ششصد ساله بود، در روز هفدهم ماه دوم، طوفان شروع شد و چهل شبانه روز بشدت باران بارید. همچنین همه آبهای زیرزمینی فوران کرده، بر زمین جاری شدند. ¹³اما روزی که طوفان شروع شد، نوح و همسر و پسرانش، سام و حام و یاقث و زنان آنها داخل کشتی بودند. ¹⁴از هر نوع حیوان اهلی و وحشی، پرنده و خزنده نیز یک جفت با آنها بودند. ¹⁶پس از آنکه حیوانات نر و ماده، طبق دستور خدا به نوح، وارد کشتی شدند خداوند در کشتی را از عقب آنها بست.

¹⁷به مدت چهل شبانه روز باران سیل آسا می‌بارید و بتدریج زمین را می‌پوشانید، تا اینکه کشتی از روی زمین بلند شد. ¹⁸رفته رفته آب آنقدر بالا آمد که کشتی روی آن شناور گردید.

¹⁹سرانجام بلندترین کوهها نیز به زیر آب فرو رفتند. ²⁰باران آنقدر بارید که سطح آب به هفت متر بالاتر از قله کوهها رسید. ²¹همه جانداران روی زمین یعنی حیوانات اهلی و وحشی، خزندگان و پرنندگان، با آدمیان هلاک شدند. ²²هر موجود زنده‌ای که در خشکی بود، نابود گشت. ²³بدینسان خدا تمام موجودات زنده را از روی زمین محو کرد، بجز نوح و اناتی که در کشتی همراهش بودند. ²⁴آب تا صد و پنجاه روز همچنان پهنه زمین را پوشانیده بود.

⁸اما در این میان نوح مورد لطف خداوند قرار گرفت. ⁹این است سرگذشت او:

نوح سه پسر داشت به نامهای سام، حام و یاقث. او تنها مرد درستکار و خدا ترس زمان خودش بود و همیشه می‌کوشید مطابق خواست خدا زندگی کند.

¹¹در این زمان، افزونی گناه و ظلم در نظر خدا به منتها درجه خود رسیده و دنیا بکلی فاسد شده بود.

¹²و ¹³وقتی خدا فساد و شرارت بشر را مشاهده کرد، به نوح فرمود: «تصمیم گرفته‌ام تمام این مردم را هلاک کنم، زیرا زمین را از شرارت پر ساخته‌اند. من آنها را همراه زمین از بین می‌برم.

¹⁴«اما تو، ای نوح، با چوب درخت سرو یک کشتی بساز و در آن اتاقهایی درست کن. درزها و شکافهای کشتی را با قیر بپوشان. ¹⁵آن را طوری بساز که طولش 300 ذراع* عرضش 50 ذراع و ارتفاع آن 30 ذراع باشد. ¹⁶یک ذراع پایین‌تر از سقف، پنجره‌ای برای روشنی کشتی بساز. در داخل آن سه طبقه بنا کن و در ورودی کشتی را در پهلوی آن بگذار.

¹⁷«یزودی من سراسر زمین را با آب خواهد پوشانید تا هر موجود زنده‌ای که در آن هست، هلاک گردد. ¹⁸اما با تو عهد می‌بندم که تو را با همسر و پسران و عروسانت در کشتی سلامت نگاهدارم. ¹⁹از تمام حیوانات، خزندگان و پرنندگان یک جفت نر و ماده با خود به داخل کشتی ببر، تا از خطر این طوفان در امان باشی. ²¹همچنین خوراک کافی برای خود و برای تمام موجودات در کشتی ذخیره کن.» ²²نوح تمام اوامر خدا را انجام داد.

سپس خداوند به نوح فرمود: «تو و اهل

7 خانهات داخل کشتی شوید، زیرا در بین همه مردمان این روزگار فقط تو را درستکار یافتم. ³²همراه خود هفت جفت از حیوانات حلال گوشت، هفت جفت از پرنندگان و یک جفت از بقیه حیوانات را به درون کشتی ببر، تا بعد از طوفان، نسل آنها

* فاصله بین سرانگشتان تا آرنج را یک ذراع می‌گفتند. هر ذراع تقریباً نیم متر است.

خزندگان و پرندگان نیز دسته دسته از کشتی خارج شدند.

²⁰ آنگاه نوح قربانگاهی برای خداوند ساخت و از هر حیوان و پرندۀ حلال گوشت بر آن قربانی کرد. ²¹ خداوند از این عمل نوح خشنود گردید و با خود گفت: «من بار دیگر زمین را بخاطر انسان که دلش از کودکی بطرف گناه متمایل است، لعنت خواهم کرد و این چنین تمام موجودات زنده را از بین خواهم برد. ²² تا زمانی که جهان باقی است، کشت و زرع، سرما و گرما، زمستان و تابستان، و روز و شب همچنان برقرار خواهد بود.»

عهد خدا با نوح

9 خدا، نوح و پسرانش را برکت داد و به ایشان فرمود: «بارور و زیاد شوید و زمین را پُر سازید. ^{3,2} همه حیوانات و خزندگان زمین، پرندگان هوا و ماهیان دریا از شما خواهند ترسید، زیرا همه آنها را زیر سلطۀ شما قرار داده‌ام و شما می‌توانید علاوه بر غلات و سبزیجات، از گوشت آنها نیز برای خوراک استفاده کنید. ⁴ اما گوشت را با خونش که بدان حیات می‌بخشد نخورید. ^{6,5} کشتن انسان جایز نیست، زیرا انسان شبیه خدا آفریده شده است. هر حیوانی که انسانی را بکشد باید کشته شود. هر انسانی هم که انسان دیگری را به قتل برساند، باید به دست انسان کشته شود. ⁷ و اما شما، فرزندان زیاد تولید کنید و زمین را پُر سازید.»

⁸ سپس خدا به نوح و پسرانش فرمود: ^{9,10,11} «من با شما و با نسلهای آینده شما و حتی با تمام حیوانات، پرندگان و خزندگان عهد می‌بندم که بعد از این هرگز موجودات زنده را بوسیله طوفان هلاک نکنم و زمین را نیز دیگر بر اثر طوفان خراب ننمایم. ¹² این است نشان عهد جاودانی من: ¹³ رنگین کمان خود را در ابرها می‌گذارم و این نشان عهدی خواهد بود که من با جهان بسته‌ام. ¹⁴ وقتی ابرها را بالای زمین بگسترانم و رنگین کمان دیده شود، ¹⁵ آنگاه قولی را که به شما و تمام جانداران داده‌ام به یاد خواهم آورد و دیگر هرگز تمام موجودات زنده

8 اما خدا، نوح و حیوانات درون کشتی را فراموش نکرده بود. او بادی بر سطح آنها وزانید و سیلاب کم کم کاهش یافت. ² آبهای زیرزمینی از فوران باز ایستادند و باران قطع شد. ^{3,4} آب رفته رفته فرو نشست تا اینکه کشتی صد و پنجاه روز پس از شروع طوفان روی کوههای آراتات قرار گرفت. ⁵ سه ماه بعد قله‌های کوهها نیز نمایان شدند. ^{6,7} پس از گذشت چهل روز، نوح پنجره کشتی را گشود و کلاغی رها کرد، ولی کلاغ به داخل کشتی باز نگشت، بلکه به این سو و آن سو پرواز کرد تا زمین خشک شد. ⁸ پس از آن، کبوتری رها کرد تا ببیند آیا کبوتر می‌تواند زمین خشکی برای نشستن پیدا کند. ⁹ اما کبوتر جایی را نیافت، زیرا هنوز آب بر سطح زمین بود. وقتی کبوتر برگشت، نوح دست خود را دراز کرد و کبوتر را گرفت و به داخل کشتی برد.

¹⁰ نوح هفت روز دیگر صبر کرد و بار دیگر همان کبوتر را رها نمود. ¹¹ این بار، هنگام غروب آفتاب، کبوتر در حالی که برگ زیتون تازه‌ای به منقار داشت، نزد نوح بازگشت. پس نوح فهمید که در بیشتر نقاط، آب فرو نشسته است. ¹² یک هفته بعد، نوح باز همان کبوتر را رها کرد، ولی این بار کبوتر باز نگشت.

¹³ یک ماه پس از رها کردن کبوتر، نوح پوشش کشتی را برداشت و به بیرون نگریست و دید که سطح زمین خشک شده است. ¹⁴ هشت هفته دیگر هم گذشت و سرانجام همه جا خشک شد. ^{15,16} در این هنگام خدا به نوح فرمود: «اینک زمان آن رسیده که همه از کشتی خارج شوید. ¹⁷ تمام حیوانات، پرندگان و خزندگان را رها کن تا تولید مثل کنند و بر روی زمین زیاد شوند.» ^{18,19} پس نوح با همسر و پسران و عروسانش از کشتی بیرون آمد. تمام حیوانات و

* احتمالاً کلاغ روی اجساد حیوانات شناور بر سطح آب می‌نشست در صورتی که کبوتری که بعداً از کشتی خارج شد روی اجساد حیوانات نشست و این می‌توانست نشان دهنده میزان کاهش آب باشد.

⁴ پسران یوان: البشه، ترشیش، کنیم و رودانیم.
⁵ فرزندان این افراد بتدریج در سواحل و جزایر
 دنیا پخش شدند و اقوامی را با زبانه‌های گوناگون به
 وجود آوردند.

نسل حام

⁶ پسران حام عبارت بودند از: کوش، مصرایم، فوط
 و کنعان.

⁷ پسران کوش: سبا، حویله، سبتنه، رعمه و سینکا.
 پسران رعمه: شبا و ددان.

⁸ یکی از فرزندان کوش، شخصی بود به نام نمرود
 که در دنیا، دلوری بزرگ و معروف گشت.⁹ او با
 قدرتی که خداوند به وی داده بود، تیرانداز ماهری
 شد؛ از این جهت، وقتی می‌خواهند از مهارت
 تیراندازی کسی تعریف کنند، می‌گویند: «خداوند تو
 را در تیراندازی مانند نمرود گرداند.»¹⁰ قلمرو
 فرمانروایی او ابتدا شامل بابل، ارک، اکدوکلنه در
 سرزمین شعمار *** بود.^{12,11} ولی بعد کشور آشور
 را نیز به قلمرو خود در آورد و نینوا، رحوبوت
 عیر، کالج وریسن را (واقع در بین نینوا و کالج) که
 با هم شهر بزرگی را تشکیل می‌دادند، در آن
 کشور بنا کرد.

^{13,14} مصرایم، جد اقوام زیر بود: لودی‌ها، عنامیها،
 لهابیها، نفتوحیها، فتروسیها، کسلوچیها (که
 فلسطینیها از این قوم به وجود آمدند) و کفتوریها.

^{15,19} صیدون پسر ارشد کنعان بود و از کنعان اقوام
 زیر به وجود آمدند: حیثی‌ها، بیوسی‌ها، اموری‌ها،
 جرجاشی‌ها، حوی‌ها، عرقی‌ها، سینی‌ها، اروادی‌ها،
 صماری‌ها و حماتی‌ها. فرزندان کنعان از سرزمین
 صیدون بسمت جرار تا غزه و بطرف سدوم و
 عموره و ادمه و صیونیم تا به لاشع پراکنده شدند.
²⁰ اینها نسل حام بودند که در قبایل و سرزمینهای
 خود زندگی می‌کردند و هر یک زبان خاص خود را
 داشتند.

نسل سام

*** شعار همان سرزمین بابل است.

بوسیله طوفان هلاک خواهند شد.^{16,17} آری، رنگین
 کمان نشانه عهد من است با تمام موجودات زنده
 روی زمین.»

¹⁸ سه پسر نوح که از کشتی خارج شدند، سام و حام
 و یافث بودند. (حام پدر قوم کنعان است).¹⁹ همه
 ملل دنیا از سه پسر نوح به وجود آمدند.

^{20,21} نوح به کار کشاورزی مشغول شد و تاکستانی
 غرس نمود. روزی که شراب زیاد نوشیده بود، در
 حالت مستی در خیمه‌اش برهنه خوابید.²² حام، پدر
 کنعان، برهنگی پدر خود را دید و بیرون رفته به دو
 برادرش خبر داد.²³ سام و یافث با شنیدن این خبر،
 ردایی روی شانه‌های خود انداخته عقب عقب بطرف
 پدرشان رفتند تا برهنگی او را نبینند. سپس او را با
 آن ردا پوشانیدند.^{24,25} وقتی نوح به حال عادی
 برگشت و فهمید که حام چه کرده است، گفت:

«کنعان ملعون باد.*

برادران خود را بنده بندگان باشد.

^{26,27} خداوند سام را برکت دهد و کنعان بنده او باشد.

خدا یافث را برکت دهد و او را شریک سعادت سام
 گرداند،

و کنعان بنده او باشد.»

²⁸ سپس از طوفان، نوح³⁰ سال دیگر عمر کرد و
 در سن⁹⁵⁰ سالگی وفات یافت.

انشعاب ملل جهان

(اتواریخ 1: 23-5)

اینها هستند نسل سام و حام و یافث، پسران
 10 نوح، که بعد از طوفان متولد شدند:

نسل یافث

¹ پسران ** یافث عبارت بودند از: جومر، ماجوج،
 مادای، یوان، توبال، ماشک و تیراس.
² پسران جومر: اشکناز، ریفات و توجرمه.

* کنعان، پسر حام بود و کنعانی‌ها که نسل کنعان بودند
 زیر این لعنت قرار گرفتند.

** «پسران» می‌تواند به معنی «نسل» یا «اعقاب» یا «قومها»
 باشد. همچنین در آیت 30,26,23,22,7,6,4,3.

آنها را تغییر خواهیم داد تا سخن یکدیگر را نفهمند.»⁸ این اختلاف زبان موجب شد که آنها از بنای شهر دست بردارند؛ و به این ترتیب خداوند ایشان را روی زمین پراکنده ساخت.⁹ از این سبب آنجا را بابل (یعنی «اختلاف») نامیدند، چون در آنجا بود که خداوند در زبان آنها اختلاف ایجاد کرد و ایشان را روی زمین پراکنده ساخت.

از سام تا ابرام

(1) (تاریخ 1: 24-27)

¹⁰این است نسل سام: دو سال بعد از طوفان، وقتی سام 100 ساله بود، پسرش* ارفکشاد به دنیا آمد. پس از آن سام 500 سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد.

¹²وقتی ارفکشاد سی و پنج ساله بود، پسرش شالغ متولد شد و پس از آن، ارفکشاد 403 سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد.

¹⁴وقتی شالغ سی ساله بود، پسرش عابر متولد شد. بعد از آن شالغ 403 سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد.

¹⁶وقتی عابرسی و چهار ساله بود، پسرش فالج متولد شد. پس از آن، عابر 430 سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد.

¹⁸فالج سی ساله بود که پسرش رعو متولد شد. پس از آن، او 209 سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد.

²⁰وقتی رعو سی و دو ساله بود، پسرش سروج متولد شد. پس از آن، رعو 207 سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد.

²²وقتی سروج سی ساله بود، پسرش ناحور به دنیا آمد. پس از آن سروج 200 سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد.

²¹از نسل سام، که برادر بزرگ یافت بود، عابر به وجود آمد (عابر جد عبرانیان است).²² این است اسامی پسران سام: عیلام، آشور، ارفکشاد، لود و ارام.

²³اینانند پسران ارام: عوص، حول، جاتر و ماشک.

²⁴ارفکشاد پدر شالغ، و شالغ پدر عابر بود.

²⁵عابر صاحب دو پسر شد به نامهای: فالج (یعنی «تفرقه») زیرا در زمان او بود که مردم دنیا متفرق شدند) و یقطان.

²⁶الموداد، شالف، حضرموت، یارح، هدورام، اوزال، دقله، عوبال، ایمانیل، شبا، اوفیر، حویله و یوباب پسران یقطان بودند. ایشان از نواحی میشا تا کوهستانهای شرقی سفاره پراکنده بودند و در آنجا زندگی می‌کردند.

³¹اینها بودند فرزندان سام که در قیابیل و سرزمینهای خود زندگی می‌کردند و هر یک زبان خاص خود را داشتند.

³²همه افرادی که در بالا نام برده شدند، از نسل نوح بودند که بعد از طوفان، در دنیا پخش شدند و ملل گوناگون را به وجود آوردند.

برج بابل

در آن روزگار همه مردم جهان به یک زبان سخن می‌گفتند. جمعیت دنیا رفته‌رفته زیاد

می‌شد و مردم بطرف شرق کوچ می‌کردند. آنها سرانجام به دشتی وسیع و پهناور در بابل رسیدند و در آنجا سکنی گزیدند.³³ مردمی که در آنجا می‌زیستند با هم مشورت کرده، گفتند: «بیایید شهری بزرگ بنا کنیم و برجی بلند در آن بسازیم که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خود پیدا کنیم. بنای این شهر و برج مانع پراکندگی ما خواهد شد.» برای بنای شهر و برج آن خشت‌های پخته تهیه نمودند. از این خشت‌ها بجای سنگ و از قیر بجای گچ استفاده کردند.³⁵ اما هنگامی که خداوند به شهر و برجی که در حال بنا شدن بود نظر انداخت، گفت: «زبان همه مردم یکی است و متحد شده، این کار را شروع کرده‌اند. اگر اکنون از کار آنها جلوگیری نکنیم، در آینده هر کاری بخواهند انجام خواهند داد.»⁷ پس زبان

* «پسر» می‌تواند به معنی «نوه» یا «ننییره» نیز باشد؛ همچنین در آیات 12-25.

بخشید.» پس ابرام در آنجا قربانگاهی برای خداوند که بر او ظاهر شده بود، بنا کرد.⁸ سپس از آنجا کوچ کرده، به سرزمین کوهستانی که از طرف غرب به بیت‌نیل و از طرف شرق به عای ختم می‌شد، رفت. ابرام در آن محل خیمه زد و قربانگاهی برای خداوند بنا کرده، او را پرستش نمود.⁹ بدین طریق ابرام با توقفهای پی‌درپی بسمت جنوب کنعان کوچ کرد.

ابرام در مصر

¹⁰ ولی در آن سرزمین قحطی شد، پس ابرام به مصر رفت تا در آنجا زندگی کند.¹¹ ¹² ¹³ وقتی به مرز سرزمین مصر رسید به سارای گفت: «تو زن زیبایی هستی و اگر مردم مصر بفهمند که من شوهر تو هستم، برای تصاحب تو، مرا خواهند کشت؛ اما اگر بگویی خواهر من هستی، بخاطر تو با من به مهربانی رفتار خواهند کرد و جانم در امان خواهد بود.»¹⁴ وقتی وارد مصر شدند، مردم آنجا دیدند که سارای زن زیبایی است.¹⁵ عده‌ای از درباریان فرعون، سارای را دیدند و در حضور فرعون از زیبایی او بسیار تعریف کردند. فرعون دستور داد تا او را به قصرش ببرند.¹⁶ آنگاه فرعون بخاطر سارای، هدایای فراوانی از قبیل گوسفند و گاو و شتر و الاغ و غلامان و کنیزان به ابرام بخشید.

¹⁷ اما خداوند، فرعون و تمام افراد قصر او را به بلای سختی مبتلا کرد، زیرا سارای، زن ابرام را به قصر خود برده بود.¹⁸ فرعون ابرام را به نزد خود فرا خواند و به او گفت: «این چه کاری بود که با من کردی؟ چرا به من نگفتی که سارای زن توست؟»¹⁹ چرا او را خواهر خود معرفی کردی تا او را به زنی بگیرم؟ حال او را بردار و از اینجا برو.»²⁰ آنگاه فرعون به مأموران خود دستور داد تا ابرام و همسرش را با نوکران و کنیزان و هر آنچه داشتند روانه کنند.

جدا شدن لوط از ابرام

13 ابرام با زن خود سارای و لوط و هر آنچه که داشت به جنوب کنعان کوچ کرد.² ابرام

²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ ³¹ ³² ³³ ³⁴ ³⁵ ³⁶ ³⁷ ³⁸ ³⁹ ⁴⁰ ⁴¹ ⁴² ⁴³ ⁴⁴ ⁴⁵ ⁴⁶ ⁴⁷ ⁴⁸ ⁴⁹ ⁵⁰ ⁵¹ ⁵² ⁵³ ⁵⁴ ⁵⁵ ⁵⁶ ⁵⁷ ⁵⁸ ⁵⁹ ⁶⁰ ⁶¹ ⁶² ⁶³ ⁶⁴ ⁶⁵ ⁶⁶ ⁶⁷ ⁶⁸ ⁶⁹ ⁷⁰ ⁷¹ ⁷² ⁷³ ⁷⁴ ⁷⁵ ⁷⁶ ⁷⁷ ⁷⁸ ⁷⁹ ⁸⁰ ⁸¹ ⁸² ⁸³ ⁸⁴ ⁸⁵ ⁸⁶ ⁸⁷ ⁸⁸ ⁸⁹ ⁹⁰ ⁹¹ ⁹² ⁹³ ⁹⁴ ⁹⁵ ⁹⁶ ⁹⁷ ⁹⁸ ⁹⁹ ¹⁰⁰ ¹⁰¹ ¹⁰² ¹⁰³ ¹⁰⁴ ¹⁰⁵ ¹⁰⁶ ¹⁰⁷ ¹⁰⁸ ¹⁰⁹ ¹¹⁰ ¹¹¹ ¹¹² ¹¹³ ¹¹⁴ ¹¹⁵ ¹¹⁶ ¹¹⁷ ¹¹⁸ ¹¹⁹ ¹²⁰ ¹²¹ ¹²² ¹²³ ¹²⁴ ¹²⁵ ¹²⁶ ¹²⁷ ¹²⁸ ¹²⁹ ¹³⁰ ¹³¹ ¹³² ¹³³ ¹³⁴ ¹³⁵ ¹³⁶ ¹³⁷ ¹³⁸ ¹³⁹ ¹⁴⁰ ¹⁴¹ ¹⁴² ¹⁴³ ¹⁴⁴ ¹⁴⁵ ¹⁴⁶ ¹⁴⁷ ¹⁴⁸ ¹⁴⁹ ¹⁵⁰ ¹⁵¹ ¹⁵² ¹⁵³ ¹⁵⁴ ¹⁵⁵ ¹⁵⁶ ¹⁵⁷ ¹⁵⁸ ¹⁵⁹ ¹⁶⁰ ¹⁶¹ ¹⁶² ¹⁶³ ¹⁶⁴ ¹⁶⁵ ¹⁶⁶ ¹⁶⁷ ¹⁶⁸ ¹⁶⁹ ¹⁷⁰ ¹⁷¹ ¹⁷² ¹⁷³ ¹⁷⁴ ¹⁷⁵ ¹⁷⁶ ¹⁷⁷ ¹⁷⁸ ¹⁷⁹ ¹⁸⁰ ¹⁸¹ ¹⁸² ¹⁸³ ¹⁸⁴ ¹⁸⁵ ¹⁸⁶ ¹⁸⁷ ¹⁸⁸ ¹⁸⁹ ¹⁹⁰ ¹⁹¹ ¹⁹² ¹⁹³ ¹⁹⁴ ¹⁹⁵ ¹⁹⁶ ¹⁹⁷ ¹⁹⁸ ¹⁹⁹ ²⁰⁰ ²⁰¹ ²⁰² ²⁰³ ²⁰⁴ ²⁰⁵ ²⁰⁶ ²⁰⁷ ²⁰⁸ ²⁰⁹ ²¹⁰ ²¹¹ ²¹² ²¹³ ²¹⁴ ²¹⁵ ²¹⁶ ²¹⁷ ²¹⁸ ²¹⁹ ²²⁰ ²²¹ ²²² ²²³ ²²⁴ ²²⁵ ²²⁶ ²²⁷ ²²⁸ ²²⁹ ²³⁰ ²³¹ ²³² ²³³ ²³⁴ ²³⁵ ²³⁶ ²³⁷ ²³⁸ ²³⁹ ²⁴⁰ ²⁴¹ ²⁴² ²⁴³ ²⁴⁴ ²⁴⁵ ²⁴⁶ ²⁴⁷ ²⁴⁸ ²⁴⁹ ²⁵⁰ ²⁵¹ ²⁵² ²⁵³ ²⁵⁴ ²⁵⁵ ²⁵⁶ ²⁵⁷ ²⁵⁸ ²⁵⁹ ²⁶⁰ ²⁶¹ ²⁶² ²⁶³ ²⁶⁴ ²⁶⁵ ²⁶⁶ ²⁶⁷ ²⁶⁸ ²⁶⁹ ²⁷⁰ ²⁷¹ ²⁷² ²⁷³ ²⁷⁴ ²⁷⁵ ²⁷⁶ ²⁷⁷ ²⁷⁸ ²⁷⁹ ²⁸⁰ ²⁸¹ ²⁸² ²⁸³ ²⁸⁴ ²⁸⁵ ²⁸⁶ ²⁸⁷ ²⁸⁸ ²⁸⁹ ²⁹⁰ ²⁹¹ ²⁹² ²⁹³ ²⁹⁴ ²⁹⁵ ²⁹⁶ ²⁹⁷ ²⁹⁸ ²⁹⁹ ³⁰⁰ ³⁰¹ ³⁰² ³⁰³ ³⁰⁴ ³⁰⁵ ³⁰⁶ ³⁰⁷ ³⁰⁸ ³⁰⁹ ³¹⁰ ³¹¹ ³¹² ³¹³ ³¹⁴ ³¹⁵ ³¹⁶ ³¹⁷ ³¹⁸ ³¹⁹ ³²⁰ ³²¹ ³²² ³²³ ³²⁴ ³²⁵ ³²⁶ ³²⁷ ³²⁸ ³²⁹ ³³⁰ ³³¹ ³³² ³³³ ³³⁴ ³³⁵ ³³⁶ ³³⁷ ³³⁸ ³³⁹ ³⁴⁰ ³⁴¹ ³⁴² ³⁴³ ³⁴⁴ ³⁴⁵ ³⁴⁶ ³⁴⁷ ³⁴⁸ ³⁴⁹ ³⁵⁰ ³⁵¹ ³⁵² ³⁵³ ³⁵⁴ ³⁵⁵ ³⁵⁶ ³⁵⁷ ³⁵⁸ ³⁵⁹ ³⁶⁰ ³⁶¹ ³⁶² ³⁶³ ³⁶⁴ ³⁶⁵ ³⁶⁶ ³⁶⁷ ³⁶⁸ ³⁶⁹ ³⁷⁰ ³⁷¹ ³⁷² ³⁷³ ³⁷⁴ ³⁷⁵ ³⁷⁶ ³⁷⁷ ³⁷⁸ ³⁷⁹ ³⁸⁰ ³⁸¹ ³⁸² ³⁸³ ³⁸⁴ ³⁸⁵ ³⁸⁶ ³⁸⁷ ³⁸⁸ ³⁸⁹ ³⁹⁰ ³⁹¹ ³⁹² ³⁹³ ³⁹⁴ ³⁹⁵ ³⁹⁶ ³⁹⁷ ³⁹⁸ ³⁹⁹ ⁴⁰⁰ ⁴⁰¹ ⁴⁰² ⁴⁰³ ⁴⁰⁴ ⁴⁰⁵ ⁴⁰⁶ ⁴⁰⁷ ⁴⁰⁸ ⁴⁰⁹ ⁴¹⁰ ⁴¹¹ ⁴¹² ⁴¹³ ⁴¹⁴ ⁴¹⁵ ⁴¹⁶ ⁴¹⁷ ⁴¹⁸ ⁴¹⁹ ⁴²⁰ ⁴²¹ ⁴²² ⁴²³ ⁴²⁴ ⁴²⁵ ⁴²⁶ ⁴²⁷ ⁴²⁸ ⁴²⁹ ⁴³⁰ ⁴³¹ ⁴³² ⁴³³ ⁴³⁴ ⁴³⁵ ⁴³⁶ ⁴³⁷ ⁴³⁸ ⁴³⁹ ⁴⁴⁰ ⁴⁴¹ ⁴⁴² ⁴⁴³ ⁴⁴⁴ ⁴⁴⁵ ⁴⁴⁶ ⁴⁴⁷ ⁴⁴⁸ ⁴⁴⁹ ⁴⁵⁰ ⁴⁵¹ ⁴⁵² ⁴⁵³ ⁴⁵⁴ ⁴⁵⁵ ⁴⁵⁶ ⁴⁵⁷ ⁴⁵⁸ ⁴⁵⁹ ⁴⁶⁰ ⁴⁶¹ ⁴⁶² ⁴⁶³ ⁴⁶⁴ ⁴⁶⁵ ⁴⁶⁶ ⁴⁶⁷ ⁴⁶⁸ ⁴⁶⁹ ⁴⁷⁰ ⁴⁷¹ ⁴⁷² ⁴⁷³ ⁴⁷⁴ ⁴⁷⁵ ⁴⁷⁶ ⁴⁷⁷ ⁴⁷⁸ ⁴⁷⁹ ⁴⁸⁰ ⁴⁸¹ ⁴⁸² ⁴⁸³ ⁴⁸⁴ ⁴⁸⁵ ⁴⁸⁶ ⁴⁸⁷ ⁴⁸⁸ ⁴⁸⁹ ⁴⁹⁰ ⁴⁹¹ ⁴⁹² ⁴⁹³ ⁴⁹⁴ ⁴⁹⁵ ⁴⁹⁶ ⁴⁹⁷ ⁴⁹⁸ ⁴⁹⁹ ⁵⁰⁰ ⁵⁰¹ ⁵⁰² ⁵⁰³ ⁵⁰⁴ ⁵⁰⁵ ⁵⁰⁶ ⁵⁰⁷ ⁵⁰⁸ ⁵⁰⁹ ⁵¹⁰ ⁵¹¹ ⁵¹² ⁵¹³ ⁵¹⁴ ⁵¹⁵ ⁵¹⁶ ⁵¹⁷ ⁵¹⁸ ⁵¹⁹ ⁵²⁰ ⁵²¹ ⁵²² ⁵²³ ⁵²⁴ ⁵²⁵ ⁵²⁶ ⁵²⁷ ⁵²⁸ ⁵²⁹ ⁵³⁰ ⁵³¹ ⁵³² ⁵³³ ⁵³⁴ ⁵³⁵ ⁵³⁶ ⁵³⁷ ⁵³⁸ ⁵³⁹ ⁵⁴⁰ ⁵⁴¹ ⁵⁴² ⁵⁴³ ⁵⁴⁴ ⁵⁴⁵ ⁵⁴⁶ ⁵⁴⁷ ⁵⁴⁸ ⁵⁴⁹ ⁵⁵⁰ ⁵⁵¹ ⁵⁵² ⁵⁵³ ⁵⁵⁴ ⁵⁵⁵ ⁵⁵⁶ ⁵⁵⁷ ⁵⁵⁸ ⁵⁵⁹ ⁵⁶⁰ ⁵⁶¹ ⁵⁶² ⁵⁶³ ⁵⁶⁴ ⁵⁶⁵ ⁵⁶⁶ ⁵⁶⁷ ⁵⁶⁸ ⁵⁶⁹ ⁵⁷⁰ ⁵⁷¹ ⁵⁷² ⁵⁷³ ⁵⁷⁴ ⁵⁷⁵ ⁵⁷⁶ ⁵⁷⁷ ⁵⁷⁸ ⁵⁷⁹ ⁵⁸⁰ ⁵⁸¹ ⁵⁸² ⁵⁸³ ⁵⁸⁴ ⁵⁸⁵ ⁵⁸⁶ ⁵⁸⁷ ⁵⁸⁸ ⁵⁸⁹ ⁵⁹⁰ ⁵⁹¹ ⁵⁹² ⁵⁹³ ⁵⁹⁴ ⁵⁹⁵ ⁵⁹⁶ ⁵⁹⁷ ⁵⁹⁸ ⁵⁹⁹ ⁶⁰⁰ ⁶⁰¹ ⁶⁰² ⁶⁰³ ⁶⁰⁴ ⁶⁰⁵ ⁶⁰⁶ ⁶⁰⁷ ⁶⁰⁸ ⁶⁰⁹ ⁶¹⁰ ⁶¹¹ ⁶¹² ⁶¹³ ⁶¹⁴ ⁶¹⁵ ⁶¹⁶ ⁶¹⁷ ⁶¹⁸ ⁶¹⁹ ⁶²⁰ ⁶²¹ ⁶²² ⁶²³ ⁶²⁴ ⁶²⁵ ⁶²⁶ ⁶²⁷ ⁶²⁸ ⁶²⁹ ⁶³⁰ ⁶³¹ ⁶³² ⁶³³ ⁶³⁴ ⁶³⁵ ⁶³⁶ ⁶³⁷ ⁶³⁸ ⁶³⁹ ⁶⁴⁰ ⁶⁴¹ ⁶⁴² ⁶⁴³ ⁶⁴⁴ ⁶⁴⁵ ⁶⁴⁶ ⁶⁴⁷ ⁶⁴⁸ ⁶⁴⁹ ⁶⁵⁰ ⁶⁵¹ ⁶⁵² ⁶⁵³ ⁶⁵⁴ ⁶⁵⁵ ⁶⁵⁶ ⁶⁵⁷ ⁶⁵⁸ ⁶⁵⁹ ⁶⁶⁰ ⁶⁶¹ ⁶⁶² ⁶⁶³ ⁶⁶⁴ ⁶⁶⁵ ⁶⁶⁶ ⁶⁶⁷ ⁶⁶⁸ ⁶⁶⁹ ⁶⁷⁰ ⁶⁷¹ ⁶⁷² ⁶⁷³ ⁶⁷⁴ ⁶⁷⁵ ⁶⁷⁶ ⁶⁷⁷ ⁶⁷⁸ ⁶⁷⁹ ⁶⁸⁰ ⁶⁸¹ ⁶⁸² ⁶⁸³ ⁶⁸⁴ ⁶⁸⁵ ⁶⁸⁶ ⁶⁸⁷ ⁶⁸⁸ ⁶⁸⁹ ⁶⁹⁰ ⁶⁹¹ ⁶⁹² ⁶⁹³ ⁶⁹⁴ ⁶⁹⁵ ⁶⁹⁶ ⁶⁹⁷ ⁶⁹⁸ ⁶⁹⁹ ⁷⁰⁰ ⁷⁰¹ ⁷⁰² ⁷⁰³ ⁷⁰⁴ ⁷⁰⁵ ⁷⁰⁶ ⁷⁰⁷ ⁷⁰⁸ ⁷⁰⁹ ⁷¹⁰ ⁷¹¹ ⁷¹² ⁷¹³ ⁷¹⁴ ⁷¹⁵ ⁷¹⁶ ⁷¹⁷ ⁷¹⁸ ⁷¹⁹ ⁷²⁰ ⁷²¹ ⁷²² ⁷²³ ⁷²⁴ ⁷²⁵ ⁷²⁶ ⁷²⁷ ⁷²⁸ ⁷²⁹ ⁷³⁰ ⁷³¹ ⁷³² ⁷³³ ⁷³⁴ ⁷³⁵ ⁷³⁶ ⁷³⁷ ⁷³⁸ ⁷³⁹ ⁷⁴⁰ ⁷⁴¹ ⁷⁴² ⁷⁴³ ⁷⁴⁴ ⁷⁴⁵ ⁷⁴⁶ ⁷⁴⁷ ⁷⁴⁸ ⁷⁴⁹ ⁷⁵⁰ ⁷⁵¹ ⁷⁵² ⁷⁵³ ⁷⁵⁴ ⁷⁵⁵ ⁷⁵⁶ ⁷⁵⁷ ⁷⁵⁸ ⁷⁵⁹ ⁷⁶⁰ ⁷⁶¹ ⁷⁶² ⁷⁶³ ⁷⁶⁴ ⁷⁶⁵ ⁷⁶⁶ ⁷⁶⁷ ⁷⁶⁸ ⁷⁶⁹ ⁷⁷⁰ ⁷⁷¹ ⁷⁷² ⁷⁷³ ⁷⁷⁴ ⁷⁷⁵ ⁷⁷⁶ ⁷⁷⁷ ⁷⁷⁸ ⁷⁷⁹ ⁷⁸⁰ ⁷⁸¹ ⁷⁸² ⁷⁸³ ⁷⁸⁴ ⁷⁸⁵ ⁷⁸⁶ ⁷⁸⁷ ⁷⁸⁸ ⁷⁸⁹ ⁷⁹⁰ ⁷⁹¹ ⁷⁹² ⁷⁹³ ⁷⁹⁴ ⁷⁹⁵ ⁷⁹⁶ ⁷⁹⁷ ⁷⁹⁸ ⁷⁹⁹ ⁸⁰⁰ ⁸⁰¹ ⁸⁰² ⁸⁰³ ⁸⁰⁴ ⁸⁰⁵ ⁸⁰⁶ ⁸⁰⁷ ⁸⁰⁸ ⁸⁰⁹ ⁸¹⁰ ⁸¹¹ ⁸¹² ⁸¹³ ⁸¹⁴ ⁸¹⁵ ⁸¹⁶ ⁸¹⁷ ⁸¹⁸ ⁸¹⁹ ⁸²⁰ ⁸²¹ ⁸²² ⁸²³ ⁸²⁴ ⁸²⁵ ⁸²⁶ ⁸²⁷ ⁸²⁸ ⁸²⁹ ⁸³⁰ ⁸³¹ ⁸³² ⁸³³ ⁸³⁴ ⁸³⁵ ⁸³⁶ ⁸³⁷ ⁸³⁸ ⁸³⁹ ⁸⁴⁰ ⁸⁴¹ ⁸⁴² ⁸⁴³ ⁸⁴⁴ ⁸⁴⁵ ⁸⁴⁶ ⁸⁴⁷ ⁸⁴⁸ ⁸⁴⁹ ⁸⁵⁰ ⁸⁵¹ ⁸⁵² ⁸⁵³ ⁸⁵⁴ ⁸⁵⁵ ⁸⁵⁶ ⁸⁵⁷ ⁸⁵⁸ ⁸⁵⁹ ⁸⁶⁰ ⁸⁶¹ ⁸⁶² ⁸⁶³ ⁸⁶⁴ ⁸⁶⁵ ⁸⁶⁶ ⁸⁶⁷ ⁸⁶⁸ ⁸⁶⁹ ⁸⁷⁰ ⁸⁷¹ ⁸⁷² ⁸⁷³ ⁸⁷⁴ ⁸⁷⁵ ⁸⁷⁶ ⁸⁷⁷ ⁸⁷⁸ ⁸⁷⁹ ⁸⁸⁰ ⁸⁸¹ ⁸⁸² ⁸⁸³ ⁸⁸⁴ ⁸⁸⁵ ⁸⁸⁶ ⁸⁸⁷ ⁸⁸⁸ ⁸⁸⁹ ⁸⁹⁰ ⁸⁹¹ ⁸⁹² ⁸⁹³ ⁸⁹⁴ ⁸⁹⁵ ⁸⁹⁶ ⁸⁹⁷ ⁸⁹⁸ ⁸⁹⁹ ⁹⁰⁰ ⁹⁰¹ ⁹⁰² ⁹⁰³ ⁹⁰⁴ ⁹⁰⁵ ⁹⁰⁶ ⁹⁰⁷ ⁹⁰⁸ ⁹⁰⁹ ⁹¹⁰ ⁹¹¹ ⁹¹² ⁹¹³ ⁹¹⁴ ⁹¹⁵ ⁹¹⁶ ⁹¹⁷ ⁹¹⁸ ⁹¹⁹ ⁹²⁰ ⁹²¹ ⁹²² ⁹²³ ⁹²⁴ ⁹²⁵ ⁹²⁶ ⁹²⁷ ⁹²⁸ ⁹²⁹ ⁹³⁰ ⁹³¹ ⁹³² ⁹³³ ⁹³⁴ ⁹³⁵ ⁹³⁶ ⁹³⁷ ⁹³⁸ ⁹³⁹ ⁹⁴⁰ ⁹⁴¹ ⁹⁴² ⁹⁴³ ⁹⁴⁴ ⁹⁴⁵ ⁹⁴⁶ ⁹⁴⁷ ⁹⁴⁸ ⁹⁴⁹ ⁹⁵⁰ ⁹⁵¹ ⁹⁵² ⁹⁵³ ⁹⁵⁴ ⁹⁵⁵ ⁹⁵⁶ ⁹⁵⁷ ⁹⁵⁸ ⁹⁵⁹ ⁹⁶⁰ ⁹⁶¹ ⁹⁶² ⁹⁶³ ⁹⁶⁴ ⁹⁶⁵ ⁹⁶⁶ ⁹⁶⁷ ⁹⁶⁸ ⁹⁶⁹ ⁹⁷⁰ ⁹⁷¹ ⁹⁷² ⁹⁷³ ⁹⁷⁴ ⁹⁷⁵ ⁹⁷⁶ ⁹⁷⁷ ⁹⁷⁸ ⁹⁷⁹ ⁹⁸⁰ ⁹⁸¹ ⁹⁸² ⁹⁸³ ⁹⁸⁴ ⁹⁸⁵ ⁹⁸⁶ ⁹⁸⁷ ⁹⁸⁸ ⁹⁸⁹ ⁹⁹⁰ ⁹⁹¹ ⁹⁹² ⁹⁹³ ⁹⁹⁴ ⁹⁹⁵ ⁹⁹⁶ ⁹⁹⁷ ⁹⁹⁸ ⁹⁹⁹ ¹⁰⁰⁰

ساحب پسران و دختران شد.²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ ³¹ ³² ³³ ³⁴ ³⁵ ³⁶ ³⁷ ³⁸ ³⁹ ⁴⁰ ⁴¹ ⁴² ⁴³ ⁴⁴ ⁴⁵ ⁴⁶ ⁴⁷ ⁴⁸ ⁴⁹ ⁵⁰ ⁵¹ ⁵² ⁵³ ⁵⁴ ⁵⁵ ⁵⁶ ⁵⁷ ⁵⁸ ⁵⁹ ⁶⁰ ⁶¹ ⁶² ⁶³ ⁶⁴ ⁶⁵ ⁶⁶ ⁶⁷ ⁶⁸ ⁶⁹ ⁷⁰ ⁷¹ ⁷² ⁷³ ⁷⁴ ⁷⁵ ⁷⁶ ⁷⁷ ⁷⁸ ⁷⁹ ⁸⁰ ⁸¹ ⁸² ⁸³ ⁸⁴ ⁸⁵ ⁸⁶ ⁸⁷ ⁸⁸ ⁸⁹ ⁹⁰ ⁹¹ ⁹² ⁹³ ⁹⁴ ⁹⁵ ⁹⁶ ⁹⁷ ⁹⁸ ⁹⁹ ¹⁰⁰ ¹⁰¹ ¹⁰² ¹⁰³ ¹⁰⁴ ¹⁰⁵ ¹⁰⁶ ¹⁰⁷ ¹⁰⁸ ¹⁰⁹ ¹¹⁰ ¹¹¹ ¹¹² ¹¹³ ¹¹⁴ ¹¹⁵ ¹¹⁶ ¹¹⁷ ¹¹⁸ ¹¹⁹ ¹²⁰ ¹²¹ ¹²² ¹²³ ¹²⁴ ¹²⁵ ¹²⁶ ¹²⁷ ¹²⁸ ¹²⁹ ¹³⁰ ¹³¹ ¹³² ¹³³ ¹³⁴ ¹³⁵ ¹³⁶ ¹³⁷ ¹³⁸ ¹³⁹ ¹⁴⁰ ¹⁴¹ ¹⁴² ¹⁴³ ¹⁴⁴ ¹⁴⁵ ¹⁴⁶ ¹⁴⁷ ¹⁴⁸ ¹⁴⁹ ¹⁵⁰ ¹⁵¹ ¹⁵² ¹⁵³ ¹⁵⁴ ¹⁵⁵ ¹⁵⁶ ¹⁵⁷ ¹⁵⁸ ¹⁵⁹ ¹⁶⁰ ¹⁶¹ ¹⁶² ¹⁶³ ¹⁶⁴ ¹⁶⁵ ¹⁶⁶ ¹⁶⁷ ¹⁶⁸ ¹⁶⁹ ¹⁷⁰ ¹⁷¹ ¹⁷² ¹⁷³ ¹⁷⁴ ¹⁷⁵ ¹⁷⁶ ¹⁷⁷ ¹⁷⁸ ¹⁷⁹ ¹⁸⁰ ¹⁸¹ ¹⁸² ¹⁸³ ¹⁸⁴ ¹⁸⁵ ¹⁸⁶ ¹⁸⁷ ¹⁸⁸ ¹⁸⁹ ¹⁹⁰ ¹⁹¹ ¹⁹² ¹⁹³ ¹⁹⁴ ¹⁹⁵ ¹⁹⁶ ¹⁹⁷ ¹⁹⁸ ¹⁹⁹ ²⁰⁰ ²⁰¹ ²⁰² ²⁰³ ²⁰⁴ ²⁰⁵ ²⁰⁶ ²⁰⁷ ²⁰⁸ ²⁰⁹ ²¹⁰ ²¹¹ ²¹² ²¹³ ²¹⁴ ²¹⁵ ²¹⁶ ²¹⁷ ²¹⁸ ²¹⁹ ²²⁰ ²²¹ ²²² ²²³ ²²⁴ ²²⁵ ²²⁶ ²²⁷ ²²⁸ ²²⁹ ²³⁰ ²³¹ ²³² ²³³ ²³⁴ ²³⁵ ²³⁶ ²³⁷ ²³⁸ ²³⁹ ²⁴⁰ ²⁴¹ ²⁴² ²⁴³ ²⁴⁴ ²⁴⁵ ²⁴⁶ ²⁴⁷ ²⁴⁸ ²⁴⁹ ²⁵⁰ ²⁵¹ ²⁵² ²⁵³ ²⁵⁴ ²⁵⁵ ²⁵⁶ ²⁵⁷ ²⁵⁸ ²⁵⁹ ²⁶⁰ ²⁶¹ ²⁶² ²⁶³ ²⁶⁴ ²⁶⁵ ²⁶⁶ ²⁶⁷ ²⁶⁸ ²⁶⁹ ²⁷⁰ ²⁷¹ ²⁷² ²⁷³ ²⁷⁴ ²⁷⁵ ²⁷⁶ ²⁷⁷ ²⁷⁸ ²⁷⁹ ²⁸⁰ ²⁸¹ ²⁸² ²⁸³ ²⁸⁴ ²⁸⁵ ²⁸⁶ ²⁸⁷ ²⁸⁸ ²⁸⁹ ²⁹⁰ ²⁹¹ ²⁹² ²⁹³ ²⁹⁴ ²⁹⁵ ²⁹⁶ ²⁹⁷ ²⁹⁸ ²⁹⁹ ³⁰⁰ ³⁰¹ ³⁰² ³⁰³ ³⁰⁴ ³⁰⁵ ³⁰⁶ ³⁰⁷ ³⁰⁸ ³⁰⁹ ³¹⁰ ³¹¹ ³¹² ³¹³ ³¹⁴ ³¹⁵ ³¹⁶ ³¹⁷ ³¹⁸ ³¹⁹ ³²⁰ ³²¹ ³²² ³²³ ³²⁴ ³²⁵ ³²⁶ ³